

کاپیتن هاروی

اثر ویکتور هوگو

ترجمه: یوسف بهنیا

کهن دیارا...!

دکتر علی فروچی

کهن دیارا! دیار یارا! عسس گر آید به قصد جانم
اگر بمیرم، اگر بمانم دل از تو کنن، نمی‌توانم
درخت خشکم، ستبر ریشه ستاده تنها، کنار بیشه
ز جا نجنبم، «اگر تیززن، طمع ببند، به استخوانم»
در این کویر، خسی نکشتی، چه‌گونه روید گل بهشتی؟
درخت تاغ‌ام، که رهگذاری، دمی نشیند به سایبانم
سکوت حق را، صدای باطل، اگر دل شب فرو بکوبد
چو مرغ حق لاجرم بخواند، دگر نباشد غم زمانم
به بام غیر ار، به هر بهانه کبوتران راه شد آشیانه
عجب نباشد، پیام یاران، ز دست نامحرمان ستانم
سفینه‌ها گر، نشسته در گل، نمی‌درخشند چراغ ساحل
بگو به آن ناخدای غافل، به انتظارش، چرا بمانم؟
الا خدایا! گره گشایا! مرا ز رحمت چنان مدد کن
همه غم را، کنم فراموش، دگر کسان را ز غم رهانم
اگر توانم، شب سیه راه، به‌چنگ و دندان، در آورم پوست
چرا به سودای صبح خونین، چو قصه‌گویی، برآستانم؟
کهن دیارا! دیار یارا! اگر بمیرم، اگر بمانم
به‌جز تو جایی، وطن گزیدن، نمی‌توانم، نمی‌توانم

□ شب ۱۷ مارس ۱۸۷۰، کشتی پستی نورماندی با ۲۸ نفر کادر و جاشو و یک زن مهماندار و ۳۱ نفر مسافر که دوازده نفرشان زن بود، به فرماندهی کاپیتن هاروی بندر ساوت همتون را به مقصد گرنزی که خط سیر عادی او بود ترک کرد - هوا تا حدی تاریک و مه‌آلود بود که حتا انتهای دکل‌ها به‌وضوح قابل رویت نبود و به‌همین سبب مانور و هدایت کشتی را کاپیتن شخصاً به‌عهده گرفت و با حوصله و دقت به سیر ادامه داده و بدون پیش‌آمد ناگواری از رودخانه خارج و به‌دریا وارد شد.
این کشتی زیبا و جوان هفت سال بود که به آب انداخته شده و از وسایل رفاهی و تفریحی برخوردار بود، از سمت روبه‌رو کشتی ماری حامل پانصد تن گندم از بندر اودسا به مقصد گرنزی می‌آمد، ساعت چهار بعد از نیمه شب و در اوج مه غلیظ و تاریکی ناگهان هیکل غول‌آسای ماری در نزدیک‌ترین فاصله‌ی نورماندی و عمود بر آن نمودار شد، سرعت سیر آن حداکثر، محموله سنگین و قدرت تشخیص و دید جلو تقریباً صفر، قدرت مانور و احتراز از وقوع تصادم هم از کاپیتن هاروی و هم از فرمانده ماری سلب گردید و به یک‌بار دماغه‌ی ماری با شدت تمام به تنه‌ی نورماندی اصابت کرد و مانند پیکان سینه‌ی آن‌را شکافت. شدت برخورد و شوک حاصله از آن چنان رعدآسا بود که مسافرین از خواب پریده و اکثرأ نیمه‌عریان و وحشت‌زده به عرشه‌ی نورماندی ریخته و شروع به فریاد و شیون و زاری کردند. به‌علت فقدان جدار حایل مابین تنه و انبار و موتورخانه آب به‌سرعت وارد مخزن و موتورخانه شد و آن‌را خاموش ساخت.

کاپیتن با صدای رسا فرمان داد: «همه ساکت باشند»، سکوت برقرار شد. به معاون خود دستور داد قایق‌های نجات فوری به آب انداخته شوند، اول زن‌ها، بعد مسافرین مرد و سپس افراد کادر و کارکنان سوار شوند.

نظر به این که کشتی فاقد کمر بند نجات بود، یگانه راه کمک فقط همان قایق‌ها بود، از آن طرف قایق‌های کشتی ماری نیز به همیاری آمدند، کاپیتن از معاون خود، ستوان او کلفورد پرسید: چه مقدار وقت برای نجات شصت نفر داریم (خودش را به حساب نیاورد!) بیست دقیقه، فرصت کافی‌ست.

- او کلفورد روی پل بایست و هر مردی که بخواهد جلوتر از یک زن سوار شود مغز او را هدف تیر قرار بده.

- اطاعت می‌شود فرمانده.

- مراقب باشید که به‌هر قایقی بیش از ظرفیت سوار نشوند که موجب واژگونی گردد.

دستور به‌دقت اجرا شد و در دقیقه‌ی بیستم فقط خود کاپیتن با یک جاشوی جوان سال به‌نام کلمان مانده بود که دستور داد او هم سوار شد و در مقابل نگاه‌های ملتسمانه‌ی کلمان پاسخ داد:

فرمانده کشتی را ترک نمی‌کند!

ابتدا جلو و سپس قسمت عقبی کشتی در آب فرو رفت. کاپیتن با همان وقار و خونسردی با قامت رعنا در مفر فرماندهی ایستاد با لب‌های خندان به استقبال مرگ شتافت! آنان که نجات یافته بودند، هیکل برانده‌ی او را که به یک پیکره‌ی ملکوتی شباهت داشت از دور نظاره و تحسین می‌کردند.

کاپیتن با کشتی محبوب خود در ژرفنای دریا آرام گرفت و نام پُرافتخار خود را در تاریخ دریانوردی جاودانه گردانید!

آری! کاپیتن کشتی خود را ترک نمی‌کند! ■

حافظ و دیگر انتشارات دایرة المعارف

ایران شناسی را از مراکز زیر بخواهید:

- ۱- انتشارات دایرة المعارف ایران شناسی: تقاطع فلسطین و انقلاب - ساختمان مهر - شماره‌ی ۲ - طبقه‌ی سوم
- ۲- انتشارات مولی (کتابفروشی): خیابان انقلاب - بین وصال و چهارراه فلسطین
- ۳- کتاب فروشی توس: خیابان انقلاب - خیابان دانشگاه
- ۴- کتاب فروشی طهوری: خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه
- ۵- کتاب فروشی خوارزمی: خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه
- ۶- کتاب فروشی بیگوند: خیابان انقلاب - تقاطع وصال
- ۷- کتاب فروشی شیوا: خیابان انقلاب - اول خیابان فخر رازی
- ۸- کتاب فروشی پکا: خیابان فلسطین - نش کوچه‌ی نایی
- ۹- انتشارات بعثت: خیابان انقلاب - بعد از چهارراه فلسطین پلاک ۱۲۲۲
- ۱۰- نشر ثالث: بلوار کریم‌خان زند
- ۱۱- اسرار دانش: خیابان انقلاب - خیابان دوازده فروردین
- ۱۲- دکه‌های فعال روزنامه‌فروشی سراسر کشور